

مبانی جنبش تحول دموکراتیک در ایران

تزهای پیشنهادی

۱۱ جولای ۲۰۰۶

اکبر گنجی

در این نوشته، فرض بر این است که در ایران معاصر جنبشی برای انجام تحولی دموکراتیک در سامان سیاسی و اجتماعی کشور وجود دارد. این دگرگونی خواهی، که علی‌الفرض وجود دارد، البته یک «جنبش» است، و نه بیشتر، یعنی اقدام جمعی‌ای است که تشکیلات منظم و کاملی ندارد و ترکیب آزادی است از افراد و گرایشها و جریانهای مختلف در داخل و خارج کشور. این جنبش، تحول خواهی‌ای است که نه انقلابی‌گری، بلکه اصلاح طلبی است. اصلاح طلبی آن صرفاً در این معنی است که شورشگر نیست، طرفدار اقدام نظامی از درون یا بیرون نیست و این خواست یا ادعا را ندارد که با یک ضربت می‌توان جهشی تاریخی را ممکن ساخت. درست در این معنی، تحول خواهی‌ای دموکراتیک است، دموکراتیک است چون معتقد است که اگر از اندیشه و شیوه‌ی عمل دموکراتیک نیاغازیم، به دموکراسی دست نخواهیم یافت. این جنبش، جنبش تحول طلبانه «ایران» است، نه جای دیگر. از این رو، هم به جهت **تحول طلبی دموکراتیکش** و هم به جهت **ایرانی** بودنش خصوصیتی دارد و، به نظر نگارنده، بایستی به اعتبار درسگیری از تاریخ داشته باشد که من در زیر برداشت خود را از آنها فهرست وار می‌آورم و امیدوارم با طرح آنها سهمی را در پیشبرد بحث در این حوزه ادا کرده باشم:

(۱) هزینه‌ی انقلاب بسی بیشتر از سود آن است. انقلاب را چه به معنای دگرگونی اساسی و سریع آرمان‌ها و نهادهای حکومتی از راه سرنگونی خشونت‌آمیز بگیریم و چه به معنای دگرگونی اساسی و سریع ساختارهای اجتماعی ملت، در هر دو حال، هزینه‌ای می‌طلبد که به مراتب بیش از سود آن است. الف) دگرگونی اساسی و سریع، درست به همین دلیل که می‌خواهد سریع باشد، همیشه باید ماهیت فیزیکی و مادی داشته باشد، نه ذهنی و روانی و فرهنگی، زیرا دگرگونی‌های ذهنی و روانی و فرهنگی لاجرم بسیار کند و بطی‌اند. و هر دگرگونی‌ای که ماهیت فیزیکی و مادی داشته باشد نمی‌تواند بدون توسل به قدرت، خشونت، و زور انجام گیرد، و در اعمال خشونت و زور همیشه انسان‌هایی که هیچ مَحْمَل و مجوزی برای قتل و جرح و ضرب و آزار جسمانی و روانی‌شان نیست در معرض این امور قرار می‌گیرند، و این چیزی است که هیچ‌گونه توجیه اخلاقی ندارد. ما نمی‌توانیم برای سعادت‌مند شدن گروهی از انسان‌ها، هرچه قدر پرشمار باشند، گروه دیگری را، هرچه قدر کم‌شمار باشند، فدا کنیم یا به مصیبت و فلاکت دچار سازیم. ب) اعمال زور و خشونت هیچگاه قدرت باورآفرینی ندارد و، بنابراین، همیشه گروه کمابیش پرشماری همچنان به آرمان‌ها و نهادهای حکومتی جدید یا

ساختارهای اجتماعی جدید بی‌عقیده و سست‌مهراند و احساس ستم‌دیدگی و دفع شدن از سوی انقلابیان پیروز دارند و این احساس هم برای بهداشت روانی آنان بسیار مضر است و هم آنان را به فعالیت‌های خلاف موازین اخلاقی وامی‌دارد، و هم از دست رفتن آن بهداشت روانی و هم انجام گرفتن این فعالیت‌های غیراخلاقی هزینه‌های انسانی عظیمی‌اند. (ج) خشونت خشونت می‌آورد و، بنابراین، جامعه‌ی پس از انقلاب هم از خشونت‌های فراوان مصون نیست و هم همیشه انتظار انقلاب‌های جدید را می‌کشد که هر کدام می‌خواهند آرمان‌ها و نهادهای حکومتی یا ساختارهای اجتماعی جدیدتری و متفاوتی پدید آورند. (د) هیچ تضمینی برای حرکت و سیر حکومت انقلابی در همان سمت و سوی اولیه‌ای که پدیدآورندگان انقلاب در نظر داشته‌اند نیست و بنابراین، بهترین آرمان‌ها و نهادهای حکومتی یا ساختارهای اجتماعی نیز می‌توانند فقط چندصباحی تنها برای تضعیف حکومت قبلی و ایجاد حرکت انقلابی دستاویز و مستمسک کسانی شده و بعداً به کل فراموش شوند. خسارت‌های ناشی از پدید آمدن انقلابی که هرگز به اهدافش نمی‌رسد کم نیست.

هدف از تقدس‌زدایی از مفهوم انقلاب، نه دعوت به تسلیم به وضعیت موجود، بلکه دعوت به خلاقیت در اندیشه و اقدام برای پیشبرد تحولی دموکراتیک در سامان سیاسی و اجتماعی کشور است.

۲) انقلاب مبتنی بر یک پیش‌فرض نادرست است و آن چیزی است که از آن به «اصالت سیاست» تعبیر می‌کنیم. اصالت سیاست نظریه‌ای است حاکی از اینکه بزرگ‌ترین یا یگانه مشکل یا علّة‌العلل همه‌ی مشکلات جامعه، نظام و رژیم سیاسی حاکم بر آن جامعه است و این نظریه، طبعاً، توجیه می‌کند که برای بهبود و پیشرفت جامعه بیش و پیش از هر کار دیگری به سراغ نظام سیاسی حاکم بر آن جامعه باید رفت و آن را سرنگون ساخت. عجیب اینکه طرفداران انقلاب هیچگاه از خود نمی‌پرسند که چرا پس از سقوط نظام و رژیم قبلی مسائل و مشکلات مردم یکسره ناپدید نمی‌شوند و حال آنکه وقتی عامل اصلی مشکلات از میان می‌رود بالطبع باید معلول‌های آن، یعنی همان مشکلات، از میان بروند. وجهی از خشونت‌ی که معمولاً انقلابیان پیروز، پس از بر کرسی قدرت نشستند، اعمال می‌کنند معلول همین خشمی است که از پی بردن به خطای اساسی نظریه‌شان عارض می‌شود. انتقاد به تقلیل کل یک جنبش تحول‌خواه به سیاست و تقلیل سیاست به مبارزه برای برانداختن قدرت مستقر البته نایستی به معنای چشم‌پوشی بر این حقیقت باشد که در مواردی هیچ تحول جدی‌ای در عرصه‌ی جامعه و فرهنگ میسر نیست جز از راه تحولی در عرصه‌ی سیاست.

۳) اصالت از آن فرهنگ است. این بدین معنی است که اگر بخواهیم اساس را شعور انسانها بگذاریم، باید بگوییم بزرگ‌ترین یا یگانه مشکل یا علّة‌العلل مشکلات جامعه فرهنگ آن است و مراد از «فرهنگ» مجموعه‌ی باورها، احساسات و عواطف، و خواسته‌ها، آداب و رسوم، عادات و ملکات و الگوهای ذهنی - روانی - رفتاری مشترک افراد جامعه است. تا عناصر و مؤلفه‌های نامطلوب، باطل، غلط، و ناسالم فرهنگ جامعه حذف و طرد نشوند و نوعی جرح و تعدیل و حک و اصلاح و تغییر و تبدیل فرهنگی انجام نگیرد و بخشی کمابیش وسیع از

باورها، احساسات و عواطف، خواسته‌ها، آداب و رسوم، عادات و ملکات و الگوهای ذهنی - روانی - رفتاری مشترک افراد جامعه دگرگون نشود تغییر همه‌ی آرمان‌ها و نهادهای حکومتی یا ساختارهای اجتماعی هیچ سودی نخواهد داشت. کسانی که فرهنگشان دست نخورده مانده است، نظام سیاسی و حکومتی جدید یا نهادهای اجتماعی جدید را دیر یا زود به صورت همان نظام سیاسی و حکومتی قدیم یا نهادهای اجتماعی قدیم درمی‌آورند و با همان عقب‌ماندگی‌ها و بدبختی‌ها دست به گریبان می‌شوند.

۴) فرهنگ امکان تغییر سریع و دفعی ندارد. فرهنگ جامعه باید با فعالیت‌های تدریجی و کمابیش بطيء دگرگون شود. عوض کردن باورها، مردم، که عوض شدن سایر عناصر فرهنگی، یعنی احساسات و عواطف، خواسته‌ها، آداب و رسوم، عادات و ملکات، و الگوهای ذهنی - روانی - رفتاری را در پی دارد، یکی از کُندآهنگ‌ترین فعالیت‌های بشر است. نیروهای باورآورنده، یعنی نیروهای ذهنی - روانی که به کار از میان بردن یا پدید آوردن یا دگرگون ساختن باورها می‌آیند، نیروهایی‌اند که در عین حال که ژرفترین دگرگونی‌های زندگی انسانی را پدید می‌آورند و هم از نیروهای انگیزاننده (نظام پاداشی و ترغیب‌کننده) و هم از نیروهای وادارنده (نظام کیفری و تهدیدکننده) مؤثرتراند، کارشان کندی فراوانی دارد و تأنی و حلم و از خودگذشتگی فراوان می‌طلبد. با امر و نهی و تهدید و ارباب و زور و خشونت نمی‌توان بی‌باوری را به آستانه‌ی باور کشاند یا باوری را از ذهن و ضمیر کسانی زدود. از این رو، تحول‌طلبی دموکراتیک از هرگونه شتابزدگی و عجله پرهیز داد و می‌داند که وقتی یگانه راه تغییر باورهای نادرست و اصلاحات فرهنگی است کُندی این راه و روش را باید پذیرفت و تسلیم آن بود.

۵) بخش قابل توجهی از فرهنگ جامعه که باید دگرگون شود خرافات پرستی، خودشیفتگی، جزم‌باوری، تعصب فرقه‌ای، تنگ‌نظری، سطحی‌اندیشی، تقلیدگرایی، القا و تلقین‌پذیری، تبعذگرایی، شخصیت‌پرستی و پیشداوری‌هایی است که در فرهنگ ما ایرانیان، خاصه در حوزه‌ی دینی آن، رخنه کرده است و آن را آلوده و از حیات و ارجمندی‌اش عاری ساخته است. بنابراین، دست‌اندرکاران تحول دموکراتیک بایستی سعی فراوانی در جهت پیراستن فرهنگ ما از این مؤلفه‌های بسیار مؤثر در عقب‌افتادگی ما ایرانیان داشته باشند. این که تحول‌خواهی دموکراتیک چه بخواهد و چه نخواهد با تفکر دینی و فرهنگ مذهبی جامعه‌ی ایرانی برخورد انتقادی دارد و باید داشته باشد ناشی از این مبنای نظری است. نفی این عناصر و مؤلفه‌ها از فرهنگ دینی اصلاً به معنای مخالفت با دین و مذهب جامعه‌ی ایرانی نیست. بخش چشمگیری از فعالان و دست‌اندرکاران تحول‌خواهی دموکراتیک ایران معاصر خود علقه‌ها و گرایش‌های دینی و مذهبی عمیق دارند. نهایت آنکه این جنبش بخوبی پی برده است که تا تحول، معطوف به بخش دینی فرهنگ ایرانیان نشود، قسمت عمده‌ای از عوامل عقب‌ماندگی و انحطاط ما ایرانیان دست‌نخورده باقی می‌ماند.

۶) نمی‌توان و نبایست تسلیم این ادعا شد که مسلمان به عنوان مسلمان به دلیل ذات و گوهر دین اسلام (و مذهب تشیع) با اصلاحات فرهنگی، چه اصلاحات فرهنگ دینی و چه اصلاحات معطوف به بخش‌های دیگر فرهنگ جامعه، مخالفت دارد. کاملاً امکان‌پذیر است که شخص، مسلمان (و شیعه) باقی بماند و، در عین حال، به اصلاحات فرهنگی مورد نظر این جنبش معتقد باشد و عملاً مبادرت ورزد. خصلت دموکراتیک جنبش تحول‌خواه ما ایجاب می‌کند که وسیع‌ترین توده‌ها را با انواع و اقسام باورها به خود جلب کند. دموکراسی خواهی پرورنده استعدادهای دموکراتیک است. عرصه‌ی مبارزه برای آزادی به روی عموم باز است.

۷) در عین حال، بخش قابل توجهی از روحانیت کنونی ایران با اصلاحات فرهنگی این جنبش نمی‌تواند موافقت و همراهی داشته باشد. روحانیت، به دلیل انتفاع غیرقابل انکاری که از عقائد خرافی و نادرست دینی و مذهبی عوام‌الناس و توده‌های مردم می‌برد و نیز به دلیل محافظه‌کاری مُفرطی که دارد و خود باز معلول دلیل اول است، با تحول دموکراتیک نمی‌تواند جز مخالفت و ناسازگاری نشان دهد. اما امروزه به دو جهت دیگر مخالفت روحانیت با تحول دموکراتیک تشدید و تقویت شده است: یکی به جهت پیوستگی بخش قابل توجهی از روحانیت به مراکز قدرت رژیم جمهوری اسلامی و دیگری به جهت رشد گرایش‌های بنیادگرایانه در میان روحانیون. به عبارت دیگر، ظهور روحانیون ایدئولوژیک که با اختلاف مراتب هم به رژیم جمهوری اسلامی نزدیک‌تر و هم گرایش‌های بنیادگرایانه دارند ناسازگاری روحانیت با هرگونه جنبش تحول‌طلب آزادیخواه را بیشتر کرده است.

۸) هرگونه گرایش بنیادگرایانه و هرگونه تفسیر و قرائت بنیادگرایانه از اسلام (و تشیع) مخالف تحول دموکراتیک است. بنابراین، باید با آن مبارزه کرد. تفسیر و قرائت بنیادگرایانه از اسلام به دلایل زیر با تحول دموکراتیک قابل جمع نیست: الف) عقل استدلال‌گر را در مذهب دین و کتب مقدس دینی و مذهبی قربان می‌کند، ب) بر ظواهر ایستای دین تاکید دارد، نه بر روح پویش‌پذیر آن، ج) دیانت را تقریباً در فقه منحصر می‌کند و احکام فقهی را تغییرناپذیر و خدشه‌ناپذیر می‌داند، د) برای تأسیس مجدد جامعه‌ای فقهی و شریعت‌زده از خشونت رویگردان نیست و بلکه مؤکداً انقلابی است، ه) به تکثرگرایی (Pluralism) دینی قائل نیست، و) به تکثرگرایی سیاسی نیز قائل نیست، ز) معتقد به ورود دین و روحانیت در جمیع قلمروهای ساحت جمعی زندگی است، ح) مخالفت با حکومت دینی، یعنی فقهی، را به هیچ‌وجه تحمل نمی‌کند، و ط) با فرهنگ غربی یکسره مخالفت دارد و در بسیاری از موارد حتی با تمدن غربی نیز سازگاری ندارد. از این رو، جنبش تحول‌خواه باید به مبارزه‌ی فرهنگی با بنیادگرایی اهتمام بلیغ داشته باشد و فصاحت و رسوایی اندیشگی این گرایش را آفتابی و به مردم تفهیم کند.

۹) پاره‌ای از عناصر و مؤلفه‌های تفسیر و قرائت سنت‌گرایانه از اسلام نیز مخالف تحول دموکراتیک است.

تحول‌خواهی دموکراتیک نمی‌تواند این عناصر و مؤلفه‌های این گرایش را بپذیرد: مخالفت با عقل‌گرایی و آزاداندیشی و مخالفت با فرهنگ و حتی تمدن غربی.

۱۰) تحول دموکراتیک، علی‌الاصول، با تفسیر و قرائت تجددگرایانه (modernistic) از اسلام سازگاری کامل دارد و از این رو این جنبش، در جناح دینی و مذهبی‌اش، طرفدار اسلام تجددگرایانه است. یعنی الف) برای عقل استدلال‌گر ارج و قیمت فراوانی قائل است تا آنجا که سعی بلیغ دارد که حتی‌المقدور تفکر دینی را عقلانی سازد، ب) آزاداندیش و تعبدگریز است، ج) بر روح پوییش پذیر پیام اسلام تاکید دارد، نه به ظواهر ایستای آن، د) تدین را بیش و پیش از هر چیز در اخلاقی زیستن می‌داند، آن هم اخلاقی این جهانی، انسانگرایانه، و حساس نسبت به درد و رنج و لذت و الم انسان‌ها، ه) احکام شریعت و فقه را تغییرناپذیر نمی‌داند، و نتیجه‌ی ایجاد حکومت‌های شریعتمدار و فقه‌گرا را در مخالفت یا خواست پارسایی، اخلاق‌گرایی و بهروزی انسان‌ها می‌بیند، ز) فراغ و فراق دولت از دیانت و دیانت از دولت را نه فقط ممکن، بلکه مطلوب و ضروری می‌داند، ح) به تکثرگرایی دینی قائل است، ط) طبعاً از تکثرگرایی سیاسی نیز استقبال می‌کند، ی) دین را فقط برآورنده‌ی نیازهای معنوی مؤمنین می‌داند، ک) معتقد نیست که بهشت این جهانی را بتوان با حکومت دینی پدید آورد، ل) از تمدن و فرهنگ غربی یکسره گریزان نیست، هرچند ممکن است نسبت به عناصری از آن، نظری انتقادی نیز داشته باشد، م) به «از ماست که بر ماست» قائل است و علت عمده‌ی تیره‌روزی ما را خودمان می‌داند، نه بیگانگان.

۱۱) محک و ملاک همه‌ی رد و قبول‌ها، تأیید و انکارها، تقویت و تضعیف‌ها، نفی و اثبات‌ها، جرح و تعدیل‌ها، و حمله و دفاع‌ها، در عالم رأی و نظر و نیز در عالم فعل و عمل، سه چیز است: عقل‌دارای احکام جهانشمول (Universal)، اخلاق جهانی، و حقوق بشر. درست است که هم در تبیین این سه پدیده و هم در فروع و جزئیات احکام هر سه اختلاف نظرهایی کم یا بیش وجود دارد، ولی در عین حال، جنبش تحول‌خواهی دموکراتیک ایران برای فیصله نزع‌ها و حل مسائل و رفع مشکلات جامعه‌ی ایرانی به چیزی غیر از این سه مرجع رجوع نمی‌کند و از غیر این سه، داوری نمی‌طلبد. از این لحاظ، می‌توان گفت که این جنبش جنبشی مدرن (modern) است، نه پیشامدرن (pre-modern) و نه پسامدرن (post-modern). پیشامدرن نیست، زیرا حتی سنت گذشتگان خود را نیز بر این سه محک عرضه می‌کند و آنچه از این سنت را که با عقل جهانشمول، اخلاق جهانی، و حقوق بشر سازگار باشد می‌پذیرد، و بقیه را رد می‌کند و بنابراین، سنت را حاکم بر این سه نمی‌داند، بلکه محکوم و تابع این سه می‌خواهد. پسامدرنیستی نیز نمی‌اندیشد، زیرا به نسبی‌انگاری (relativism) بی‌پروایی که جمیع احکام عقل جهانشمول، اخلاق جهانی، و حقوق بشر را نیز مفروض نسبییت و فاقد اعتبار مطلق می‌داند، باور ندارد.

۱۲) حرکتی را می‌توان تحول دانست و تحولی را می‌توان دموکراتیک دانست، که در جهت لغو همه امتیازهای نابه‌حق و همه تبعیضهای ناروا باشد. هدف عمده‌ی تحول‌طلبی با نگاه به نظام مستقر لغو دموکراتیک همه امتیازهایی است که حاکمان فعلی به خود و بستگان و وابستگان‌شان داده‌اند. خواست جدایی دین و دولت خواستی در جهت رفع تبعیض است. تبعیضی که اساس نظام حاکم است و آن نشان‌دهنده فقیه در موضع ولی مطلق و مردم در موضع صغیران و جاهلان و مجنونان است، تبعیض‌های فراوانی را موجب شده و تبعیض‌های سنتی را تحکیم کرده است. از میان این تبعیضها مقدم بر همه تبعیضی است که در حق زنان روا داشته‌اند. تحول‌خواهی دموکراتیک در ایران فقط در صورتی شایسته چنین عنوانی خواهد بود که در جهت لغو آپارتاید جنسی بکوشد.

۱۳) جامعه‌ی امروز ایران جامعه تضادها و تبعیض‌های حاد است. از دین سکه ساخته‌اند و گروهی سکه‌ی دین را به نام خود ضرب کرده‌اند. آن را می‌اندوزند و با جاه و مال تاخت می‌زنند. پول به معیار مطلق ارزشها تبدیل شده و ارزش دینی نیز در خدمت آن قرار گرفته که در نهایت با این معیار سنجیده شود. مناسبات اجتماعی در ایران هیچگاه مثل دوره‌ی کنونی سرمایه‌دارانه و آلوده به بهره‌کشی و تبعیض و فساد و پول‌پرستی نبوده است. در طول تاریخ هیچگاه دروغ و ستم این چنین در جامعه‌ی ایرانی انباشته نبوده است. جامعه دیر زمانی است تبعیض‌ها و حق‌کشی‌ها را می‌بیند و عدالت می‌خواهد. رفع تبعیض‌هایی چون روحانی-غیر روحانی و خودی-غیر خودی هنوز به منزله‌ی برقراری عدالت در ایران نیست. اما رفع تبعیضی که اساس ساختار سیاسی ایران است، گام نخست در جهت برقراری عدالت در جامعه است. اینک دیگر نمی‌توان تبعیض‌هایی را که میان اقشار مختلف مردم، میان دو جنس، میان مناطق مختلف، میان اقوام مختلف، میان باورهای مختلف در رابطه با دین و گرایشهای فکری متفاوت و میان کسانی را که به سبکهای مختلف زندگی گرایش دارند، رفع کرد، مگر این که نخست در جهت رفع تبعیض بنیادی نظام کوشید. رفع این تبعیض به معنای سکولار شدن نظام سیاسی است. جدایی دین و دولت گام اول و اصلی برای آن است که هر انسانی چونان انسان و هر شهروندی چونان شهروند در نظر گرفته شود. تحقق حقوق بشر و حقوق شهروند در گرو سکولار شدن نظام سیاسی است و این همانا هدف اصلی تحول دموکراتیک در جامعه‌ی ایران است. رفع همه تبعیض‌هایی سیاسی-اجتماعی‌ای که به نام دین صورت می‌گیرد، مبنا و معنای سکولاریزاسیون ایرانی است. دینداران پایبند به اخلاق و خواهان عدالت نیز هیچ مخالفتی با سکولاریزاسیون در این معنا ندارند.

۱۴) تحول‌خواهی دموکراتیک در ایران در عرصه‌ی سیاست به معنای جمهوری‌خواهی است. حکومت سلطنتی همانند حکومت فقهاتی مبتنی بر تبعیض است. همچنان که ولایت سیاسی فقها مبتنی بر حق ویژه‌ی قشری از یک صنف است، معنای سلطنت قائل شدن به حقی ویژه برای یک دودمان است. قائل شدن به حقی ویژه برای یک صنف یا دودمان نه با عقل می‌خواند نه با درسهایی که از تجربه‌های تاریخی گرفته‌ایم. هر حق ویژه‌ای در عرصه‌ی سیاست در ایران به سادگی ممکن است در کوتاه‌ترین زمان به بنیاد دیکتاتوری تبدیل شود.

جمهوری خواهی در برابر سلطنت قرار دارد، چه سلطنت شاهانه و چه سلطنت فقیهانه. اساس جمهوری، برابری و علنیت کامل در عرصه‌ی سیاست است. شرط تحقق ایده‌ی برابری این است که هیچ منصبی حق ویژه‌ی کسی یا گروهی نباشد. جمهوری خواهی باور به این است که امر جمهور مردم بایستی بی هیچ استثنا و محدودیتی به خود جمهور مردم سپرده شود. نظام جمهوری هیچ راز، فن، شگرد یا افسونی ندارد که تصور شود خانواده‌ای خاص یا صنفی خاص به آنها وقوف دارند. قایل شدن به حق ویژه برای کسانی خاص، پیشاپیش سیاست را به راز اختصاصی آنان تبدیل می‌کند و این سرچشمه‌ی فساد است. تنها راه برای آن که عرصه‌ی سیاست بتواند اخلاقی باشد، آن است که در این عرصه علنیت برقرار شود. جمهوری همگانی، یعنی جمهوری‌ای که هیچ مقام و منصبی در آن حق ویژه خانواده‌ای خاص، جنسی خاص، صنفی خاص، دارنده مذهب یا ایدئولوژی‌ای خاص، برآمده از قوم و تباری خاص نباشد، همه‌ی پستها به صورت گردشی عوض شوند و در آن همه چیز بر اساس قانون باشد، تنها نظامی است که در آن این امکان وجود دارد که در عرصه‌ی سیاست علنیت و شفافیت برقرار شود. علنیت و شفافیت شرط صلح است. هر چه حوزه‌ی سیاست شفافتر باشد دستیابی به صلح امکان پذیرتر می‌شود، چه صلح در داخل و چه در رابطه با همسایگان و جهانیان.

۱۵) وضعیت جهان، الزامات زمان، موقعیت کنونی ایران، مجموعه‌ی درسهایی که از تاریخ می‌گیریم و آنچه از بهترین دستاوردهای تفکر بشری می‌آموزیم، ایجاب می‌کنند که آرمان اساسی تحول دموکراتیک در کشور را صلح قرار دهیم.

هدف ما صلح اجتماعی است. مبارزه‌ی فعال در راه صلح، مبارزه با همه‌ی تبعیض‌هایی است که همزیستی مسالمت‌آمیز انسانها را در خطر می‌افکنند.

خواست ثابت ما صلح جهانی است. ما خواهان دوستی با همه‌ی جهانیان هستیم. هیچ اختلافی وجود ندارد که حل آن از راه مبارزه و با اتکا بر دوستی و پشتیبانی ملتها و حمایت جنبش جهانی صلح میسر نباشد.

وجهی از مبارزه برای صلح مبارزه با "اتمی" شدن کشور و منطقه است. مبارزه با این خطر در عین حال بخشی از مبارزه‌ی ما برای صلح با طبیعت است. ما آگاهی و اراده‌ی انسانها را مخاطب قرار می‌دهیم و همگان را به مبارزه با هر آن چیزی فرا می‌خوانیم که محیط زیست انسانی را آلوده می‌کند. جنبش حفظ محیط زیست در همبستگی تنگاتنگ با جنبش صلح است.

۱۶) صلح برای تحول دموکراتیک در ایران هم ایده‌ی مبنایی است و هم اصل تعیین روش. جنبش تحول دموکراتیک در ایران، جنبش صلح است و جنبش صلح، جنبشی است برای تحولی دموکراتیک. ایده‌های صلح و آزادی و رفع تبعیض همتافته‌اند. جنبشی موفق و سعادت‌آور است که در همه مراحل رشد و گسترش خود به این آرمانها وفادار بماند.

صلح خواهی نه تسلیم به وضعیت موجود، بلکه نفی آن از راه نقد بی‌امان ماهیت خشونت‌بار آن است.

صلح‌خواهی فعال رد و نفی همه‌ی قانونهایی است که ماهیتی تحمیلی دارند و از هیچ پشتوانه‌ای جز خشونت برخوردار نیستند. تفاوت انقلابی‌گری‌ای که آن را به شکل‌های مختلف تجربه کرده‌ایم، با صلح‌خواهی فعال به‌عنوان ایده و روش در این است که اولی از استفاده از روش و منش حریف خود ابایی ندارد، ولیکن دومی بر آن است که از هر نظر در مقابل نظام و شیوه‌ای قرار گیرد که آن را غیراخلاقی و غیرانسانی می‌داند. ما آرمان خود را با **شجاعت مدنی و نافرمانی مدنی** پیش می‌بریم. نافرمانی مدنی سرپیچی مسالمت‌آمیز از نظامات تحمیلی و خشونت‌بار است. تأکید ما همواره بر آگاهی و اخلاق است. ما با مردم و در برابر چشم جمهور مردم عمل می‌کنیم، به این اعتبار نیز عمیقاً جمهوری‌خواه هستیم.

۱۷) بنیادگرایی دینی در شکل‌های اسلامی، مسیحی، یهودی، و نیز هندو و جز آن، جهان ما را متشنج کرده و دستاوردهای روشنگری و دموکراسی را تهدید می‌کند. بنیادگرایان یکدیگر را تقویت می‌کنند و با توسل به یکدیگر افراط‌گری تبهکارانه‌ی خویش را موجه می‌کنند. قدرت‌طلبی و سلطه‌طلبی در قالب‌های دینی فرو رفته و به تشنج‌طلبی خود پوشش دینی و فرهنگی داده‌اند. ما معتقد به نقد بی‌امان بنیادگرایی و همه‌ی اشکال افراط‌گری دینی و قومی هستیم، در عین حال بر این نکته واقفیم که هم جنگ‌طلبی بنیادگرایانه و هم اعلام جنگ علیه بنیادگرایی ممکن است پوششی بر منافع و مطامعی برای سلطه بر منطقه‌ی ما باشد. عالمیم بر این نکته که این بنیادگرایی اسلامی است که امروزه رابطه‌ی ایران را با جهان متشنج کرده و بعید نیست که تحریم و فشار همه‌جانبه‌ی جهانی و سرانجام جنگ را به مردم ما تحمیل کند. بر این نکته نیز آگاهیم که قدرتهای بزرگ در پوشش مخالفت با تشنج‌طلبی حکومت ایران چه ظلمها که ممکن است بر مردم ایران روا دارند، چه تصویرهای غلطی از مردم ما به جهانیان می‌دهند و با کوبیدن بر طبل جنگ چه مطامعی را در سر می‌پروراندند. ما آزادی و استقلال را توأمان می‌خواهیم و به خوبی تشخیص می‌دهیم که کجا و چگونه تشنج‌طلبی رژیم ایران صرفاً به بهانه‌ای برای تحمیل جنگ به مردم ایران و گسترش تشنج در منطقه برای تحکیم اقتدار قدرتهای جهانی و تضمین منافع درازمدت آنها تبدیل می‌شود.

وجه اصلی صلح‌خواهی ما در داخل کشور، جمهوری‌خواهی ماست. تا استبداد برقرار است دو خطر کشور را تهدید می‌کند: درگیری با جهانیان و رفتن زیر بار قدرتها و در هر دو حالت پایمال شدن منافع ایران و ایرانیان. ما جمهوری‌خواهانه، خواهان صلحیم. صلح‌خواهی ما در وجه بیرونی آن تأکید بر اصل مذاکره است. تحول‌خواهی دموکراتیک در ایران به یک سیاست خارجی فعال نیاز دارد. ما بایستی چهره‌ی صلحدوست و ترقی‌خواه جامعه‌ی ایران را به جهانیان معرفی کنیم و بکوشیم هیچ تلاشی برای تحمیل جنگ به ایران کامیاب نشود. ما بایستی بگوییم که با جنگ، با مداخله‌جویی و آلت‌رناتیوسازی خارجی و از طرف دیگر هر گونه معامله‌ای با رژیم که به ضرر مردم ایران خاصه مبارزه آن برای دستیابی به آزادی و حقوق انسانی تمام شود، مخالفیم. هرچه مبارزه برای حقوق بشر گسترده‌تر شود، از خطر جنگ کاسته برمی‌گردد. ما با جناح‌هایی از قدرتهای جهانی نیز که

تصور می‌کنند با جنگ می‌توانند مسائل خود را با رژیم ایران حل کنند، با اتکا بر آزادی و حقوق انسانی مواجه می‌شویم و در مقابل آنها جبهه‌ی جهانی صلح را فرامی‌خوانیم از حق مردم ایران برای زیستن در صلح پشتیبانی کنند. ما از هر ابتکاری برای مذاکره و گفتگو که از خطر جنگ بکاهد و به نفع صلح‌طلبی جمهوری خواهانه‌ی ما باشد پشتیبانی کرده و دست زدن به چنین ابتکارهایی را تشویق می‌کنیم. این نکته را اما همواره در نظر داریم که ثمربخشی یک سیاست خارجی صلحجویانه‌ی فعال، تابع مبارزه‌ی داخلی جمهوری خواهانه‌ی ما برای صلح و آزادی است.

۱۸) دگرگون‌سازی دموکراتیک در ایران مستلزم آن است که میان نیروهای خواستار این دگرگونی مناسباتی دموکراتیک برقرار شود. بافت اجتماعی ایران و شکافی که میان قشرهای سنتی و قشرهای جدید وجود داشته، پیچیدگی و تناقضاتی که ذاتی انقلاب ایران بوده، نقشی که دین و روحانیت در آن ایفا کرده، مبارزه‌ی حاد بر سر قدرت از یکسو و از سوی دیگر انحصارطلبی روحانیون حاکم، تداوم مسائل بحث نشده تا چه برسد به آنکه بگوییم حل نشده‌ای که از پیش از انقلاب و حتی می‌توان گفت از زمان انقلاب مشروطه در رابطه‌ی میان گروهها و جریانهای سیاسی ایران وجود داشته، ایدئولوژی‌زدگی شدید غالب جریانهای سیاسی ایران، تعصبات فرقه‌ای و مذهبی و شبه‌مذهبی و ساختار سازمانی غیر دموکراتیک همه‌ی آنها، انعکاس تضادهای جهانی و منطقه‌ای در فضای سیاسی ایران و مجموعه‌ای از عوامل ریز و درشت دیگر باعث شده است که نیروهای سیاسی ایرانی، حتی در آنجایی که امروزه بتوان گفت حقیقتاً خواهان آزادی‌اند، رابطه‌ی همدلانه‌ای با هم نداشته باشند. باید این فکر را کنار گذاشت که می‌توان طرحی از تاریخ سیاست در ایران در چند دهه‌ی اخیر ارائه کرد که عموم روی آن توافق داشته باشند. بر این اساس مصلحت آن است که همدلی، هم‌رایی، همسخنی و همگامی با نظر به تحلیل وضعیت کنونی و آماجها و آرمانهای آینده ایجاد شود و بر سر تحلیل گذشته سخت‌گیری‌های اتحادشکنانه صورت نگیرد. تفسیر صائب تاریخ مهم است، اما در مناسبات اجتماعی مهم‌تر از این امر، همبستگی و دل‌بستگی و یاری متقابل است. تاریخ گذشته روی مردمی سنگینی می‌کند که چشم‌انداز آینده را تیره و تاریک می‌بینند. هر چه با خوش‌بینی و امیدواری بیشتری به آینده بنگریم، از فشار گذشته بر روی ما کاسته می‌شود. سخت‌گیری در مورد گذشته، همواره نه نشانه‌ی زیرکی، بلکه چه بسا نشانه‌ی تنبلی فکری، غلبه‌ی نیروی عادت، و ناتوانی در پیشبرد وظایف آینده است. هویتی جدا از عمل وجود ندارد و عرصه‌ی عمل مفتوح و مبسوط است. خود را باز کنیم به روی تجربه‌های تازه، رابطه‌های تازه، دوستی‌های تازه. همه می‌توانیم از همدیگر بیاموزیم.

۱۹) انتقاد از گذشته‌گرایی که زیر پوشش درسگیری از تاریخ انجام می‌شود، نافی این نکته نیست که چیزی نباید فراموش شود و نایستی هیچ پرسشی در مورد گذشته طرح نشده بماند. مسؤولیت ویژه‌ای در رابطه با توضیح وقایع، خاصه وقایع آغشته به خشونت و خون، متوجه آن نیروها و افرادی است که در حاکمیت، حتی به صورت

حاشیه‌ای، حضور داشته‌اند. شفاف‌سازی واقعی نقشها در فضایی که مختصات آن را عدالت و اخلاق و اراده به آزادی رقم می‌زند، میسر می‌شود، نه در فضای انتقام‌جویی و کینه‌ورزی. جنبش برای تحول‌خواهی دموکراتیک در ایران بایستی از هم اکنون خود را با این اراده معرفی کند که عدالت خواه است، اما به نام هیچ عدالتی چوبه‌ی دار بر پا نخواهد کرد، زندانها را پر نخواهد کرد، افراد را خانه‌خواب و آواره نخواهد کرد. ما منکر مسئولیت حقوقی نیستیم، اما برای ما مهمتر از هر مسئولیتی تعهد در این مورد است که به نام صلح آغاز می‌کنیم، با صلح پیش می‌رویم و بر آنیم که به صلح برسیم. به این دلیل بر اولویت بخشش بر مجازات تأکید می‌کنیم. امید ما این است که دگرگون‌خواهی دموکراتیک در ایران آنچنان با ایده‌ی صلح و بخشندگی درآمیخته باشد که سرزنش اخلاقی‌ای را که متوجه کسی یا نیرویی به سبب تبه‌کاری‌اش می‌کند، سنگینتر از هر مجازاتی ادراک شود.

۲۰) ما ایده‌های خود را با شهادت پیش می‌بریم. در بخشش نیز شهادت داریم. برای زدودن فسادکاری‌های حکومت رانت‌خواران، دنائت اخلاقی‌ای که فرومایگان تشنه‌ی قدرت رواج داده‌اند، زدودن آثار سفله‌پروری و رشوه‌دهی و رشوه‌خواری، زدودن تأثیرات تبه‌کاری‌هایی که افراد اخیانا به نام ثواب دینی دست خود را به آنها آلوده‌اند، به صفای اخلاقی نیاز داریم، آنچنان صفایی که فضا را پر کند، تیرگی و پلشتگی و آلودگی را در معرض دید بگذارد و بیزاری همگانی را برانگیزد. تحول دموکراتیک آینده‌ی ما بایستی تحولی در بینش و منش ما باشد، تا شجاع شویم، راست‌قامت و راستگو شویم، در عین پابندی به ایده‌ی صلح از همه‌ی تحمیلها سرپیچی کنیم، نهراسیم، تنگ نظر نباشیم و حتا در آنجایی که ضعیفیم، با شهادت و صفا و پایداری خود حقارت و دنائت دشمنان آزادی را بنماییم. ما بایستی در هر گام به پیروزی اخلاقی بیندیشیم. کسب پیروزی‌های موضعی در این عرصه است که روانشناسی تازه‌ای ایجاد خواهد کرد، در پهنه‌ی سرتاسری تحرک پدید خواهد آورد و آزادیخواهی را از حسرت آزادی، به نشاط و امید و خلاقیت برای کسب آزادی تبدیل خواهد نمود.